



## Widescopism: In defense of Sosa

### ARTICLE INFO

#### Article Type

Original Research

#### Authors

##### Ghalbi F.\*

Analytical Philosophy Research Institute, Fundamental Knowledge Research Institute, Tehran, Iran

#### How to cite this article

Ghalbi F. Widescopism: In defense of Sosa. *Philosophical Thought*. 2022 ;2(3):209-221.

### ABSTRACT

Kripke's modal argument against the descriptive theory of names (descriptivism) is based on the idea that descriptivism cannot explain the intuitions arising from the rigidity of proper names. One answer to the modal argument is widescopism. In this paper, I first introduce the modal argument and widescopism. I, then, explain how Kripke and Soames argue against widescopism. In the next stage, I reconstruct Sosa's answer to Kripke's and Soames's. After that, I turn to Caplan's argument against Sosa's solution. According to Caplan, Sosa's solution leads to the loss of the main and primary intuitions of descriptivism. I try to show that Sosa can defend his solution against Caplan.

**Keywords** Widescopism; Rigidity; Descriptivism; Kripke; Soames; Sosa; Caplan

#### \*Correspondence

Address: Fundamental Knowledge Research Institute, Bahonar Street, Bahonar Square, Tehran, Iran. Postal Code: 193955746  
Phone: +98 (21) 22803669  
Fax: -  
farazghalbi@ipm.ir

#### Article History

Received: April 25, 2022

Accepted: August 11, 2022

ePublished: September 19, 2022

### CITATION LINKS

[Caplan B; 2005] Against widescopism [Dummett M; 1973] Frege: Philosophy of language [Hunter D; 2005] Soames and widescopism [Kaplan D; 1989a] Demonstratives [Kaplan D; 1989b] Afterthoughts [Kripke S; 1980] Naming and necessity [McCulloch G; 1989] The game of the name: Introducing logic, language and mind [Quine WVO; 1960] Word and object [Salmon NU; 1981] Reference and essence [Soames S; 1998] The modal argument: Wide scope and rigidified descriptions [Soames S; 2002] Beyond rigidity: The unfinished semantic agenda of naming and necessity [Sosa D; 1996] Representation thoughts and language [Sosa D; 2001] Rigidity in the scope of Russell's theory

## گسترده‌گرایی در دامنه: در دفاع از سوزا

فراز قلبی\*

پژوهشکده فلسفه تحلیلی، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، تهران، ایران

## چکیده

استدلال وجهی کریپکی علیه نظریه‌ی توصیفی نام‌ها (توصیف‌گرایی) مبتنی بر این ایده است که توصیف‌گرایی نمی‌تواند شهودهای ناشی و حاکی از صلیبت نام‌های خاص را توضیح دهد. یک پاسخ به استدلال وجهی پاسخ مبتنی بر گسترده‌گرایی در دامنه است. من در این مقاله ابتدا استدلال وجهی و گسترده‌گرایی در دامنه را معرفی می‌کنم. پس از آن نشان می‌دهم که کریپکی و سومز چگونه گسترده‌گرایی را مورد نقد قرار می‌دهند. در گام بعدی پاسخ سوزا را به کریپکی و سومز بازسازی می‌کنم. سپس به سراغ نقد کپلن علیه راه حل سوزا می‌روم. مطابق نظر کپلن، راه حل سوزا منجر به ازدست‌رفتن شهودهای اصلی و اولیه توصیف‌گرایی می‌شود. من سعی می‌کنم نشان دهم که سوزا می‌تواند از راه حل خود در برابر نقد کپلن دفاع کند.

کلیدواژه‌ها: گسترده‌گرایی، صلیبت، توصیف‌گرایی، کریپکی، سومز، سوزا، بن کپلن

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۲۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۶/۲۸

\*نویسنده مسئول: farazghalbi@ipm.ir

آدرس مکاتبه: تهران، خیابان باهنر، میدان باهنر، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی

تلفن: ۰۲۱۲۲۸۰۳۶۶۹ - فکس: -

## مقدمه

استدلال وجهی کریپکی یکی از نقدهای سه‌گانه‌ی او علیه نظریه‌ی توصیفی نام‌ها است. گسترده‌گرایی در دامنه (widescopism) از جمله جواب‌هایی است که برخی از توصیف‌گراها (کسانی که قایل به نظریه‌ی توصیفی نام‌ها هستند) در برابر استدلال وجهی کریپکی تدارک دیده‌اند. اولین بار مایکل دامت [Dummett, 1973: 110-151] به صورت مستقیم از راهکار گسترده‌گرایی در دامنه برای پاسخ به استدلال وجهی استفاده کرده است. سول کریپکی [Kripke, 1980: 11-12] در مقدمه کتاب نام‌گذاری و ضرورت استدلال کرده است که پاسخ گسترده‌گرایی دامت نمی‌تواند توصیف‌گرایی را نجات دهد. همچنین اسکات سومز [Soames, 1998: 2002] با راهکاری شبیه به راهکار کریپکی و از منظر دیگر گسترده‌گرایی را مورد نقد قرار داده است. در پاسخ به نقدهای کریپکی و سومز، دیوید سوزا [Sosa, 1996; Sosa, 2001] تقریری جدید از گسترده‌گرایی به دست می‌دهد تا بتواند همچنان از توصیف‌گرایی دفاع کند. در پاسخ به سوزا، بن کپلن [Caplan, 2005] استدلال می‌کند که گسترده‌گرایی سوزایی در نهایت منجر به از دست رفتن هدف اولیه و اصلی توصیف‌گرایی می‌شود. من در این مقاله پس از بررسی ادبیاتی که پیرامون گسترده‌گرایی در دامنه شکل گرفته است سعی می‌کنم از گسترده‌گرایی سوزایی در برابر نقد کپلن دفاع کنم. برای اینکار در بخش دوم برخی از مفاهیم کلیدی بحث را مرور می‌کنم. در بخش سوم نخست استدلال وجهی کریپکی را تقریر و سپس پاسخ مبتنی بر گسترده‌گرایی را به استدلال کریپکی بازسازی می‌کنم. در بخش چهارم به نقدهای کریپکی و سومز علیه گسترده‌گرایی می‌پردازم. در بخش پنجم پاسخ گسترده‌گرایی سوزا را علیه نقدهای کریپکی و سومز مورد نظر قرار می‌دهم. در بخش ششم نقد کپلن را علیه سوزا بازسازی می‌کنم. در بخش هفتم سعی می‌کنم از گسترده‌گرایی سوزایی در برابر نقد کپلن دفاع کنم. بخش هشتم به نتیجه‌گیری بحث اختصاص خواهد داشت.

## مفاهیم کلیدی

یک نام خاص در زبان طبیعی عبارتی زبانی است که توسط کاربران شایسته آن زبان برای نامیدن چیز منحصره‌فردی به کار می‌رود و شهود طبیعی این کاربران آن نام را ذیل دسته‌ی نام‌های خاص قرار می‌دهد.<sup>۱</sup> برای مثال «ارسطو»<sup>۲</sup> یک نام خاص است زیرا اولاً توسط کاربران شایسته‌ی زبان طبیعی برای نامیده شدن چیز منحصره‌فردی به کار برده شده است و ثانیاً مطابق با شهود طبیعی آنها ذیل طبقه‌ی نام‌های خاص زبان طبیعی جای گرفته است.

یک توصیف معین عبارتی زبانی است که اولاً به دست‌دهنده‌ی شرایطی توصیفی است و ثانیاً اگر در بین چیزهای عالم بگردیم یک و تنها یک چیز است که این شرایط توصیفی را برآورده (satisfy) می‌کند. برای مثال «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» یک توصیف معین است زیرا اولاً به دست‌دهنده‌ی یک شرایط توصیفی خاص است و ثانیاً تنها و تنها ارسطو است که شرایط توصیفی این توصیف معین را برآورده می‌کند.

بنابر یک نظریه‌ی توصیفی نام‌ها، محتوای سمانتیکی یک نام خاص توسط مجموعه‌ای از توصیفات معین به دست داده می‌شود.<sup>۳</sup> این مجموعه در ساده‌ترین حالت می‌تواند شامل یک عضو باشد یا به شکل‌های پیچیده‌تری ساخته شود. در این مقاله، برای سادگی، یک نظریه‌ی توصیفی ساده برگرفته می‌شود؛ یعنی نظریه‌ای که در آن مجموعه‌ی مذکور تک عضوی باشد. برای مثال مطابق با یک نظریه‌ی توصیفی ساده، محتوای سمانتیکی «ارسطو» توسط توصیف معین «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» به دست داده می‌شود.

بباید یک جمله‌ی خبری حاوی نام خاص  $n$  را با  $S(n)$  نمایش دهیم. با جایگزینی توصیف معین  $d$  به جای  $n$  در این جمله، به  $S(d)$  می‌رسیم. بنابر تعریف محتوای سمانتیکی  $n$  و  $d$  یکسان است اگر و تنها اگر برای هر  $S$ ، شرایط صدق  $S(n)$  و  $S(d)$  یکسان باشد.

من در ادامه‌ی این مقاله به تبعیت از کریپکی [Kripke, 1980] مفروض می‌گیرم که نام‌های خاص زبان طبیعی نشان‌گرهای صلب (rigid designators) هستند. برای مثال «ارسطو» نشانگر صلب است بدین معنا که در هر جهان ممکن که ارسطو وجود داشته باشد، «ارسطو» به ارسطو ارجاع می‌دهد.<sup>۴</sup> توصیفات معین معمولی مانند «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» نشانگرهای غیرصلب هستند زیرا این‌گونه نیست که در هر جهان ممکن که ارسطو وجود داشته باشد این توصیف معین به ارسطو ارجاع دهد.<sup>۵</sup> برای مثال جهان ممکن را در نظر بگیرید که در آن ارسطو به جای آموختن فلسفه به پیشه‌ی چوپانی مشغول شده است و اصلاً افلاطون را ملاقات نکرده است. در این جهان ممکن ارسطو دیگر شاگرد افلاطون نیست و بنابراین «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» دیگر به ارسطو ارجاع نمی‌دهد.

### استدلال وجهی کریپکی و جواب مبتنی بر گسترده‌گرایی به این استدلال

مطابق با نظریه‌ی توصیفی نام‌ها، محتوای سمانتیکی «ارسطو» و «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» یکسان است. استدلال وجهی کریپکی علیه نظریه‌ی توصیفی نام‌ها را می‌توان به شکل مقابل تقریر کرد. جمله‌ی زیر را در نظر بگیرید:

۱- می‌شد که ارسطو شاگرد افلاطون نباشد.

اگر «ارسطو» را با «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» جایگزین کنیم به جمله‌ی زیر می‌رسیم:

۲- می‌شد که نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون نباشد.

اگر محتوای سمانتیکی «ارسطو» و «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» یکسان باشد آنگاه باید محتوای سمانتیکی جمله‌ی (۱) و جمله‌ی (۲) نیز یکسان باشد زیرا جمله‌ی (۲) تنها با جایگزینی «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» به جای «ارسطو» در جمله‌ی (۱) به دست آمده است. اما جمله‌ی (۱) صادق است و جمله‌ی (۲) کاذب است. برای نشان دادن صدق جمله‌ی (۱) جهان ممکن را در نظر بگیرید که ارسطو در آن جهان دیگر شاگرد افلاطون نیست. در آن جهان ممکن «ارسطو» که نشانگر صلب است همچنان به ارسطو ارجاع می‌دهد. بنابراین جهان ممکن داریم که در آن دیگر ارسطو شاگرد افلاطون نیست. بنابراین جمله‌ی (۱) صادق است. برای نشان دادن کذب جمله‌ی (۲) یک جهان ممکن دلخواه را در نظر بگیرید. در این جهان ممکن «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» که نشانگر غیرصلب است به کسی ارجاع می‌دهد که شرایط توصیفی این توصیف معین را در آن جهان برآورده می‌کند. چنین کسی در آن جهان ممکن همچنان شاگرد افلاطون است. بنابراین هیچ جهان ممکن نیست که در آن نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون نباشد. پس جمله‌ی (۲) کاذب است. اما اگر جمله‌ی (۱) صادق و جمله‌ی (۲) کاذب باشد، آنگاه این‌گونه نیست که شرایط صدق دو جمله یکسان باشد. بنابراین مطابق با تعریف، محتوای سمانتیکی جمله‌ی (۱) و جمله‌ی (۲) یکسان نیست. بنابراین محتوای سمانتیکی «ارسطو» و «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» یکسان نبوده است. در نتیجه نظریه‌ی توصیفی نام‌ها نادرست است.

مطابق با گسترده‌گرایی در دامنه، به علت حضور عملگر وجهی «می‌شد که»، هر یک از جملات (۱) و (۲) دارای دو خوانش باریک (narrow) و گسترده (wide) هستند. در خوانش باریک نام یا توصیف معین در درون دامنه‌ی عملگر وجهی قرار می‌گیرند. در حالی که در خوانش گسترده نام یا توصیف معین در بیرون دامنه آن عملگر قرار می‌گیرند. خوانش‌های باریک و گسترده‌ی جمله‌ی (۱) به ترتیب عبارتند از:

۱-ب- می‌شد که ارسطو شاگرد افلاطون نباشد.

۱-گ- ارسطو چنان است که می‌شد که او شاگرد افلاطون نباشد.

واضح است که هم (۱-ب) و هم (۱-گ) صادق هستند. خوانش‌های باریک و گسترده‌ی جمله‌ی (۲) به ترتیب عبارتند از:

۲-ب- می‌شد که نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون نباشد.

۲-گ- نام‌آورترین شاگرد افلاطون چنان است که می‌شد که او شاگرد افلاطون نباشد.

در جمله‌ی (۲-ب) توصیف معین «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» در درون دامنه عملگر «می‌شد که» قرار دارد. بنابراین شرایط توصیفی آن توسط کسی در همان جهان ممکن که جمله‌ی (۲-ب) توصیفگر آن است برآورده می‌شود. همان‌طور که پیشتر دیدیم در این جهان ممکن نام‌آورترین شاگرد افلاطون همچنان شاگرد افلاطون است و بنابراین (۲-ب) کاذب است. در جمله‌ی (۲-گ) توصیف معین «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» در بیرون دامنه عملگر «می‌شد که» قرار دارد. بنابراین شرایط توصیفی آن توسط کسی که در جهان بالفعل نام‌آورترین شاگرد افلاطون است برآورده می‌شود؛ یعنی ارسطو. از آنجا که جهان ممکن هست که در آن ارسطو شاگرد افلاطون نباشد بنابراین جمله‌ی (۲-گ) صادق است.

در نتیجه یک گسترده‌گرا اینگونه به استدلال وجهی پاسخ می‌دهد: جمله‌ی (۲) با جانشینی «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» به جای «ارسطو» به دست آمده است. به علت وجود عملگر «می‌شد که» این جمله دارای دو خوانش است. با برگرفتن خوانش گسترده‌ی جمله‌ی (۲) می‌توان شرایط صدق یکسان جمله‌ی (۱) و جمله‌ی (۲) را توضیح داد. بنابراین جمله‌ی (۱) و جمله‌ی (۲) (با خوانش گسترده) محتوای سمانتیکی یکسانی دارند. بنابراین

«ارسطو» و «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» (وقتی گسترده‌ترین دامنه را اخذ کند) محتوای سمانتیکی یکسانی دارند.

### پاسخ کریپکی و سوزم به گسترده‌گرایی در دامنه

همان‌طور که در بخش اول مقاله اشاره شد کریپکی [Kripke, 1980: 11-12] در مقدمه کتاب نام‌گذاری و ضرورت به گسترده‌گرایی در دامنه پاسخ می‌دهد. برای تقریر پاسخ کریپکی دو جمله‌ی زیر را در نظر بگیرید:

۳- ارسطو شاگرد افلاطون است.

۴- نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.

اکنون جهان ممکن‌مانند  $W_1$  را در نظر بگیرید که در آن ارسطو به جای آموختن فلسفه پیشه چوپانی را اختیار می‌کند و بنابراین اصلاً افلاطون را ملاقات نمی‌کند. برای بررسی ارزش صدق جمله‌ی (۳) در نسبت با  $W_1$  باید این پرسش را مورد نظر قرار دهیم که آیا ارسطو در  $W_1$  شاگرد افلاطون است یا خیر.<sup>۱۱</sup> ارسطو در  $W_1$  شاگرد افلاطون نیست بنابراین جمله‌ی (۳) در نسبت با  $W_1$  کاذب است. برای بررسی ارزش صدق جمله‌ی (۴) در نسبت با  $W_1$  باید این پرسش را مورد نظر قرار دهیم که آیا آنکه در  $W_1$  نام‌آورترین شاگرد افلاطون است در  $W_1$  شاگرد افلاطون است یا خیر.<sup>۱۲</sup> چنین کسی در  $W_1$  شاگرد افلاطون است بنابراین جمله‌ی (۴) در نسبت با  $W_1$  صادق است. بنابراین جمله‌ی «ارسطو نام‌آورترین شاگرد افلاطون است.» نسبت به  $W_1$  صادق است. کاذب است و جمله‌ی «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» نسبت به  $W_1$  صادق است. بنابراین مطابق با تعریف، محتوای سمانتیکی دو جمله‌ی «ارسطو نام‌آورترین شاگرد افلاطون است.» نسبت به  $W_1$  صادق است. و «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» نسبت به  $W_1$  صادق است. و «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» و «ارسطو» و «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» یکسان نبوده است. در نتیجه نظریه‌ی توصیفی نام‌ها نادرست است.

اساس راه‌حل کریپکی این است که وقتی یک نام خاص یا یک توصیف معین در جمله‌ای واقع شده باشد و خود جمله با علامت نقل قول بخشی از یک ساختار زبانی بزرگ‌تر باشد، آنگاه نه آن نام خاص و نه آن توصیف معین را نمی‌توان از درون علامت نقل قول خارج کرد و به بیرون از عملگری برد که آن جمله را دربردارد. بنابراین راه بر مانور گسترده‌گرایی در دامنه بسته می‌شود.

نکته‌ی بالا را می‌توان به صورتی روشن‌تر در نقد سوزم [Soames, 1998; Soames, 2002] علیه گسترده‌گرایی مشاهده کرد. سوزم نقد خود را با معرفی یک استدلال معتبر (که برای سادگی آن را «قیاس سوزم» می‌نامم) شروع می‌کند:

#### قیاس سوزم

۱- این گزاره که ارسطو نام‌آورترین شاگرد افلاطون است<sup>۱۳</sup> = این گزاره که توسط جمله‌ی «ارسطو نام‌آورترین شاگرد افلاطون است.» بیان می‌شود.<sup>۱۴</sup>

۲- این گزاره که توسط جمله‌ی «ارسطو نام‌آورترین شاگرد افلاطون است.» بیان می‌شود یک صدق ضروری است.

۳- پس این گزاره که ارسطو نام‌آورترین شاگرد افلاطون است یک صدق ضروری است.

واضح است که قیاس سومز یک استدلال معتبر است که در آن صدق (۱) و (۲) مستلزم صدق (۳) است.<sup>۳۱</sup> نکته اما این است که گسترده‌گرایی در دامنه مستلزم این است که حکم به عدم اعتبار استدلال بالا دهیم. برای مشاهده چرایی این ادعا توجه کنیم که یک گسترده‌گرا در ابتدا «ارسطو» را با «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» جایگزین می‌کند و به استدلال زیر می‌رسد:

#### بازتقریر ابتدایی گسترده‌گرا از قیاس سومز

۱- این گزاره که نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است = این گزاره که توسط جمله‌ی «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» بیان می‌شود.

۲- این گزاره که توسط جمله‌ی «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» بیان می‌شود یک صدق ضروری است.

۳- پس این گزاره که نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است یک صدق ضروری است.

گسترده‌گرا در مرحله‌ی بعد هر کجا که «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» را جایگزین «ارسطو» کرده است و در عین حال «ارسطو» در درون جمله‌ای با علامت نقل قول که خودش بخشی از یک ساختار زبانی بزرگ‌تر است واقع نشده است، باید توصیف را با گسترده‌ترین دامنه به کار ببرد. این اتفاق در بند سوم استدلال بالا افتاده است. بنابراین بازتقریر نهایی گسترده‌گرا از قیاس سومز عبارت خواهد بود از:

#### بازتقریر نهایی گسترده‌گرا از قیاس سومز

۱- این گزاره که نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است = این گزاره که توسط جمله‌ی «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» بیان می‌شود.

۲- این گزاره که توسط جمله‌ی «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» بیان می‌شود یک صدق ضروری است.

۳- پس نام‌آورترین شاگرد افلاطون چنان است که این گزاره که او شاگرد افلاطون است یک صدق ضروری است.

واضح است که بند اول و دوم استدلال بالا صادق هستند. از سوی دیگر بند سوم این استدلال کاذب است زیرا «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» در این بند با قید دامنه‌ی گسترده به کار رفته است و ارسطو این توصیف معین را برآورده می‌کند و جهان ممکن هست که ارسطو در آن نام‌آورترین شاگرد افلاطون نباشد. بنابراین گزاره‌ی مورد نظر یک صدق ضروری نیست.

با این مقدمات نقد سومز علیه گسترده‌گرایی در دامنه این است: اگر بند اول و دوم استدلال بالا صادق و بند سوم کاذب باشد، آنگاه تعبیر گسترده‌گرایانه از قیاس سومز آن را تبدیل به استدلالی نامعتبر می‌کند. هر نظریه‌ای که یک استدلال معتبر را به شکلی نامعتبر تعبیر کند، نادرست است. بنابراین گسترده‌گرایی در دامنه نادرست است.

اساس مشکلی که در نقد سومز برجسته شده است همان است که در استدلال کریپکی نیز مشاهده کردیم. در بند دوم استدلال بالا «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» جایگزین «ارسطو» شده است ولی از آنجا که «ارسطو» در جمله‌ای واقع شده است که خود جمله با علامت نقل قول در درون یک ساختار زبانی بزرگ‌تر واقع است ما مجاز نیستیم که توصیف معین جایگزین را از علامت نقل قول خارج کنیم و با خوانش گسترده به کار ببریم.

در بند سوم چنین ساختاری وجود ندارد و ناگزیر هستیم که توصیف معین مربوطه را با خوانش گسترده به کار ببریم. بنابراین بند دوم صادق می‌ماند ولی بند سوم کاذب می‌شود.<sup>xii</sup>

### پاسخ سوزا به کریپکی و سومز

رویکرد کریپکی (و سومز) در پاسخ به گسترده‌گرایی در دامنه بلاموضوع کردن تمایز دامنه‌ای است. برای این کار او استدلال وجهی را از نو و این بار تماماً در اسلوب صوری (formal mode) بازتقریر می‌کند. به بیانی دیگر او در یک فراروی سمانتیکی (semantic ascent)، تقریر استدلال وجهی را در اسلوب مادی (material mode) جایگزین تقریر آن استدلال در اسلوب صوری می‌کند. بگذارید توضیح دهم. در فراروی سمانتیکی به جای صحبت کردن درباره‌ی جهان درباره‌ی ویژگی‌های سمانتیکی زبان صحبت می‌کنیم. مثلاً با گفتن اینکه برف سفید است درباره‌ی جهان صحبت می‌کنیم و بنابراین در اسلوب مادی سخن می‌گوییم. مطابق با فراروی سمانتیکی می‌توان خبری را که درباره‌ی جهان داده‌ایم به درون زبان منتقل کنیم. در این انتقال به جمله‌ی «برف سفید است.» صادق است.» می‌رسیم. اکنون در اسلوب صوری سخن می‌گوییم زیرا چیزی که مورد اشاره‌ی ما است نه یک وضعیت خاص از جهان بلکه یک ویژگی از جمله‌ی «برف سفید است.» است.<sup>xiii</sup>

به استدلال وجهی کریپکی بازگردیم. او در تقریر نخست خود جملاتی مانند «می‌شد که ارسطو شاگرد افلاطون نباشد.» و «می‌شد که نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون نباشد.» را بر می‌گیرد و شرایط صدق آنها را مورد توجه قرار می‌دهد. در این حال او در اسلوب مادی به سر می‌برد. در تقریر دوم اما او جملات «ارسطو شاگرد افلاطون است.» و «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» را بر می‌گیرد و ارزش صدق نسبی آنها را (یعنی ارزش صدق آنها نسبت به یک جهان ممکن دلخواه را) مورد توجه قرار می‌دهد و به جملاتی مانند «ارسطو نام‌آورترین شاگرد افلاطون است.» نسبت به  $W_1$  صادق است.» و «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» نسبت به  $W_1$  صادق است.» می‌رسد و شرایط صدق دو جمله‌ی اخیر را مورد توجه قرار می‌دهد. این امر اخیر (یعنی برگرفتن ارزش صدق نسبی جملات) متضمن نوعی از فراروی سمانتیکی وجهی است و با این کار او به اسلوب صوری منتقل می‌شود. با انتقال به اسلوب صوری راه بر مانور گسترده‌گرایی در دامنه بسته می‌شود زیرا در این حال نام خاص یا توصیف معین در درون جمله‌ای قرار دارند که خود آن جمله با علامت نقل قول در درون یک ساختار زبانی بزرگ‌تر قرار دارد. یکبار دیگر به دو جمله‌ی زیر نگاه کنید:

- «ارسطو نام‌آورترین شاگرد افلاطون است.» نسبت به  $W_1$  صادق است.»

- «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» نسبت به  $W_1$  صادق است.»<sup>xiv</sup>

«ارسطو» در جمله‌ی اول و «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» در جمله‌ی دوم در درون جملاتی واقع هستند که خود جملات با علامت نقل در یک ساختار زبانی بزرگ‌تر واقع شده‌اند. بنابراین یک گسترده‌گرا دیگر مجاز نیست که نام خاص یا توصیف معین را از علامت نقل قول خارج کند و بنابراین راه بر گسترده‌گرایی بسته می‌شود.

شبهه به رویکرد کریپکی را در استدلال سومز نیز مشاهده می‌کنیم. در آنجا نیز بند دوم استدلال در اسلوب صوری تقریر شده است و بنابراین «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» نمی‌تواند از درون علامت نقل قول جمله‌ای که دربرگیرنده این توصیف معین است خارج شود. و این باعث می‌شود که گسترده‌گرا در نهایت مجبور شود که حکم کند قیاس سومز یک استدلال نامعتبر است.

سوزا [Sosa, 2001: 5] برای پاسخ به نقدهای کریپکی و سومز مفروض می‌گیرد که فراروی سمانتیکی وجهی یک روش‌شناسی قابل قبول است. برای سوزا قابل قبول بودن فراروی سمانتیکی وجهی مبتنی بر این فرض است که محتوای وجهی که در اسلوب مادی بیان می‌شود با محتوای وجهی که در اسلوب صوری بیان می‌شود یکسان است. اما اگر محتوای وجهی که در اسلوب مادی بیان می‌شود با محتوای وجهی که در اسلوب صوری بیان می‌شود یکسان است بنابراین هرگاه ما دست به یک فراروی سمانتیکی وجهی می‌زنیم (کاری که کریپکی انجام می‌دهد) می‌توانیم و مجاز هستیم که با یک بازفرد سمانتیکی وجهی (modal semantic descent) به اسلوب مادی بازگردیم (کاری که کریپکی انجام نمی‌دهد). نتیجه‌ای که سوزا می‌گیرد این است که هرگاه S جمله‌ای خبری و W یک جهان ممکن باشد آنگاه موجه است که به آموزه اسلوب‌ها متعهد باشیم:

**آموزه اسلوب‌ها:** ضرورتاً «S» نسبت به W صادق است اگر و تنها اگر در (S, W).

مطابق با آموزه اسلوب‌ها: ضرورتاً «ارسطو فیلسوف است.» نسبت به  $W_1$  صادق است اگر و تنها اگر در  $W_1$  ارسطو فیلسوف باشد. بنابراین می‌توان جمله‌ی «ارسطو فیلسوف است.» نسبت به  $W_1$  صادق است. را با جمله‌ی «در  $W_1$ ، ارسطو فیلسوف است.» جایگزین کرد (به عبارتی دیگر می‌شود یک بازفرد سمانتیکی وجهی انجام داد). جمله‌ی اخیر دارای دو خوانش باریک و گسترده است که به ترتیب عبارتند از:

ب-۵ در  $W_1$  ارسطو فیلسوف است.

گ-۵ ارسطو چنان است که در  $W_1$  او فیلسوف است.

هم (ب-۵) و هم (گ-۵) کاذب هستند و کاذب بودن (ب-۵) و (گ-۵) توضیح می‌دهد که چرا جمله‌ی «ارسطو فیلسوف است.» نسبت به  $W_1$  صادق است. کاذب است.

مانند بالا و بر مبنای تعهد به آموزه‌ی اسلوب‌ها جمله‌ی «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» نسبت به  $W_1$  صادق است. را می‌توان با جمله‌ی «در  $W_1$  نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» جایگزین کرد. جمله‌ی اخیر نیز دارای دو خوانش باریک و گسترده است که به ترتیب عبارتند از:

ب-۶ در  $W_1$  نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.

گ-۶ نام‌آورترین شاگرد افلاطون چنان است که در  $W_1$  او شاگرد افلاطون است.

جمله‌ی (ب-۶) صادق است زیرا آن کسی که در  $W_1$  نام‌آورترین شاگرد افلاطون است همچنان در آن جهان شاگرد افلاطون است. صدق (ب-۶) توضیح می‌دهد که چرا جمله‌ی «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» نسبت به  $W_1$  صادق است. اما جمله‌ی (گ-۶) کاذب است زیرا آن کسی که در جهان بالفعل نام‌آورترین شاگرد افلاطون است (یعنی ارسطو) در  $W_1$  شاگرد افلاطون نیست. کاذب بودن (گ-۶) به سوزا اجازه می‌دهد که از موضع یک گسترده‌گرا به پاسخ کریپکی به گسترده‌گرایی پاسخ دهد.

مطابق با ادعای کریپکی، شرایط صدق دو جمله‌ی «ارسطو شاگرد افلاطون است.» نسبت به  $W_1$  صادق است و «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» نسبت به  $W_1$  صادق است. یکسان نیست زیرا اولی کاذب و دومی صادق است. اما اکنون سوزا می‌تواند این‌گونه پاسخ دهد که ارزش صدق جمله‌ی دوم تحت خوانش گسترده‌ی (گ-۶) کاذب است. بنابراین اگر خوانش گسترده‌ی جمله‌ی دوم را در نظر بگیریم آنگاه شرایط صدق دو جمله یکسان خواهد بود. بنابراین دو جمله محتوای سمانتیکی یکسانی خواهند داشت. بنابراین محتوای سمانتیکی «ارسطو» و «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» (وقتی با قید دامنه گسترده به کار برده شود) یکسان است.



اساس راه‌حل سوزا این است که بتواند نام خاص و توصیف معین را وقتی درون جمله‌ای با علامت نقل قول قرار گرفته‌اند که خود آن جمله بخشی از یک ساختار زبانی بزرگ‌تر است به بیرون از علامت نقل قول ببرد و در نهایت بتواند خوانش گسترده‌ی آنها را برگزید. او این کار را با موجه بودن بازفرود سمانتیکی توضیح می‌دهد. فرض کنیم که راه‌حل سوزا کار می‌کند. در این حال او به راحتی می‌تواند اعتبار قیاس سوزم را توضیح دهد. او این قیاس را مطابق با راه‌حل گسترده‌گرایانه‌ی خود به شکل زیر بازتقریر می‌کند:

### بازتقریر سوزا از قیاس سوزم

۱- این گزاره که نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است = این گزاره که توسط جمله‌ی «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» بیان می‌شود.

۲- نام‌آورترین شاگرد افلاطون چنان است که این گزاره که توسط جمله‌ی «او شاگرد افلاطون است.» بیان می‌شود یک صدق ضروری است.

۳- پس نام‌آورترین شاگرد افلاطون چنان است که این گزاره که او شاگرد افلاطون است یک صدق ضروری است.

در بازتقریر سوزا از قیاس سوزم مشاهده می‌کنیم که توصیف معین «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» در بند دوم ابتدا از درون جمله‌ی با علامت نقل قول خارج شده است و سپس گسترده‌ترین دامنه را اخذ کرده است. اکنون چون توصیف معین «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» گسترده‌ترین دامنه را اخذ کرده است این ارسطو است که آن را برآورده می‌کند. همچنین چون جهان ممکن هست که ارسطو در آن نام‌آورترین شاگرد افلاطون نیست بنابراین بند دوم استدلال بالا کاذب است. کاذب بودن بند دوم استدلال بالا، اعتبار قیاس سوزم را تبیین می‌کند. بنابراین نقد سوزم علیه گسترده‌گرایی کار نمی‌کند.

### کپلن علیه سوزا

دو جمله‌ی زیر را در نظر بگیرید:

۷- ضرورتاً ارسطو شاگرد افلاطون است.

۸- این گزاره که توسط جمله‌ی «ارسطو شاگرد افلاطون است.» بیان می‌شود، یک صدق ضروری است.

با فرض آنکه راه‌حل گسترده‌گرایانه‌ی سوزا در برابر کریپکی و سوزم کار کند، یک گسترده‌گرا هر دو جمله‌ی بالا را با خوانشی گسترده‌گرایانه می‌خواند:

۹- نام‌آورترین شاگرد افلاطون چنان است که ضرورتاً او شاگرد افلاطون است.

۱۰- نام‌آورترین شاگرد افلاطون چنان است که این گزاره که توسط جمله‌ی «او شاگرد افلاطون است.» بیان می‌شود، یک صدق ضروری است.

کپلن [Caplan, 2005] این‌گونه به سوزا پاسخ می‌دهد که این قابل قبول است که برای توضیح شهودهای سمانتیکی ناشی و حاکی از صلیبیت نام‌های خاص، یک توصیف گرا جمله‌ای مانند جمله‌ی (۷) را با خوانشی گسترده‌گرایانه به شکل جمله‌ی (۹) تعبیر کند. اما این نکته برای جمله‌ی (۸) و معادل توصیفی‌اش (یعنی جمله‌ی (۱۰)) ایجاد اشکال می‌کند.

برای توضیح اشکالی که مورد نظر کپلن است یکبار دیگر جمله‌ی (۸) را از نظر بگذرانیم. همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم جمله‌ی (۸) دربردارنده‌ی یک جمله‌ی مستقل در درون خود است؛ یعنی این جمله: «ارسطو شاگرد افلاطون است.» اکنون توجه کنیم که هدف اولیه و اصلی گسترده‌گرایی این بوده است که نشان دهد محتوای سمانتیکی نام‌های خاص یک محتوای توصیفی است. بیشتر آنکه هر ساختار زبانی مستقل اگر شامل یک نام خاص باشد باید آن نام خاص با یک توصیف معین مناسب جایگزین کرد. بنابراین یک گسترده‌گرا از آنجا که پیش از هر چیز یک توصیف‌گرا است باید پیش از هر چیز این ایده را پاس بدارد که جمله‌ی «ارسطو شاگرد افلاطون است.» به شکل جمله‌ی «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» تعبیر می‌شود. راه‌حل سوزا اما دقیقاً این شهود را انکار می‌کند. او محتوای توصیفی «ارسطو» را در جمله‌ی «ارسطو نام‌آورترین شاگرد افلاطون است.» به خارج از جمله منتقل می‌کند و آن جمله را به شکل جمله‌ی «او شاگرد افلاطون است.» تعبیر می‌کند. جمله‌ی اخیر از محتوای توصیفی مد نظر توصیف‌گرا تهی شده است. بنابراین حتی اگر راه‌حل سوزا بتواند به لحاظ فنی پاسخی برای نقدهای کریپکی و سومز فراهم کند ولی در نهایت هدف اولیه و اصلی توصیف‌گرایی را نقض می‌کند.

توجه کنیم که نقد کپلن تنها متوجه جمله‌ی (۸) است و این نقد درباره‌ی جمله‌ی (۷) مطرح نمی‌شود. دلیلش به سادگی این است که این جمله‌ی (۸) است که در بردارنده یک جمله‌ی مستقل دیگر در درون خود است. گسترده‌گرایی سوزایی با این نتیجه همراه است که محتوای توصیفی این جمله‌ی مستقل در درون یک ساختار زبانی بزرگ‌تر از دست می‌رود. بنابراین، مطابق با نظر کپلن، هدف اولیه و اصلی توصیف‌گرایی نقض می‌شود. جمله‌ی (۷) دربردارنده‌ی چنین جمله‌ی مستقلی در درون خود نیست و بنابراین نگرانی کپلن درباره‌ی آن اصولاً مطرح نمی‌شود.

### یک پاسخ به کپلن

پیشتر مشاهده کردیم که اساس نقد کریپکی و همچنین سومز به راه‌حل اولیه‌ی گسترده‌گرایی این بود که وقتی یک نام خاص در درون جمله‌ای واقع شده باشد و خود آن جمله با علامت نقل در یک ساختار زبانی بزرگ‌تر قرار داشته باشد آنگاه اگر آن نام خاص را با یک توصیف معین جایگزین کنیم دیگر نمی‌توان آن توصیف معین را به بیرون از علامت نقل قول انتقال داد. دیدیم که سوزا با تکیه بر موجه بودن بازفرود سمانتیکی استدلال کرد که به لحاظ فنی انتقال دادن توصیف معین به بیرون از علامت نقل قول بلاشکال است. به نظر می‌رسد که کپلن در نقد خود علیه گسترده‌گرایی سوزایی می‌خواهد نشان دهد که اگر یک گسترده‌گرا توصیف معین را به بیرون از علامت نقل قول منتقل کند در لایه‌ای عمیق‌تر دچار مشکل می‌شود و آن اینکه هدف اصلی و اولیه‌ی توصیف‌گرایانه‌ی او از دست می‌رود. اما آیا چنین است؟

جمله‌ی (۳) را به یاد آوریم:

۳- ارسطو شاگرد افلاطون است.

یک توصیف‌گرا جمله‌ی (۳) را به شکل جمله‌ی (۴) تعبیر می‌کند:

۴- نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.

فرض کنیم که گسترده‌گرایی با این نتیجه همراه باشد که جمله‌ی (۳) به شکل جمله زیر تعبیر شود:

۱۱- او شاگرد افلاطون است.

توصیف معین «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» در جمله‌ی (۴) واجد محتوای توصیفی است دقیقاً به این معنا که فرآیند ارجاع دادن این توصیف معین به چیزی در عالم از طریق برآورده شدن یک محتوای توصیفی خاص محقق می‌شود؛ ارسطو محتوای این توصیف معین را برآورده می‌کند و بنابراین این توصیف معین به ارسطو ارجاع می‌دهد. واژه «او» در جمله‌ی (۱۱) واجد محتوای توصیفی نیست دقیقاً به این معنا که فرآیند ارجاع دادن «او» به چیزی در عالم از طریق برآورده شدن یک محتوای توصیفی محقق نمی‌شود.<sup>۳۷</sup> بنابراین از آنجا که «او» از محتوای توصیفی تهی شده است جمله‌ی (۱۱) نیز فاقد محتوای توصیفی است. در نتیجه اگر یک گسترده‌گرا جمله‌ی (۳) را به شکل جمله‌ی (۱۱) تعبیر کند واقعاً هدف اولیه و اصلی توصیف‌گرایی را نقض کرده است.

اما شاید گسترده‌گرایی سوزایی با چنین نتیجه‌ای همراه نباشد. نکته این است که وقتی جمله‌ی (۳) در درون جمله‌ی (۸) واقع می‌شود وضعیت به روشنی وضعیت بالا نیست. یکبار دیگر جمله‌ی (۸) را به یاد آوریم:

۸- این گزاره که توسط جمله‌ی «ارسطو شاگرد افلاطون است.» بیان می‌شود، یک صدق ضروری است.

گسترده‌گرایی سوزایی دارای این نتیجه است که باید جمله‌ی (۳) را در درون خود جمله‌ی (۸) مطابق با جمله‌ی (۱۱) تعبیر کرد. چنانچه این تعبیر را انجام دهیم به جمله‌ی (۱۰) می‌رسیم:

۱۰- نام‌آورترین شاگرد افلاطون چنان است که این گزاره که توسط جمله‌ی «او شاگرد افلاطون است.» بیان می‌شود، یک صدق ضروری است.

برای آنکه نقد کپلن علیه گسترده‌گرایی سوزایی کار کند او باید نشان دهد در حالت اخیر هم «او» از محتوای توصیفی تهی شده است. من اما فکر می‌کنم که سوزا می‌تواند نشان دهد که در حالت اخیر «او» همچنان و تا حدی محتوای توصیفی مد نظر یک توصیف‌گرا را حفظ کرده است. بگذارید توضیح دهم.

جمله‌ی «او شاگرد افلاطون است.» اگر به صورت مستقل و تنها مورد بررسی قرار گیرد واجد محتوای توصیفی مد نظر یک توصیف‌گرا نیست زیرا در این حالت «او» بدون عمل برآورده کردن یک محتوای توصیفی به چیزی در عالم ارجاع می‌دهد. اما جمله‌ی «او شاگرد افلاطون است.» وقتی در درون جمله‌ی (۱۰) قرار گرفته است وضعیتی دیگر دارد. در حالت اخیر محتوای «او» باید در زمینه‌ی (context) این ساختار زبانی بزرگ‌تر مورد بررسی قرار گیرد. وقتی محتوای «او» در این زمینه‌ی خاص مورد بررسی قرار گیرد اتفاقاً نتیجه این خواهد بود که «او» کاملاً از محتوای توصیفی تهی نشده است زیرا «او» در این زمینه‌ی خاص به یک توصیف معین مربوط شده است که آن توصیف معین گسترده‌ترین دامنه را اخذ کرده است. همین ارتباط با یک توصیف معین باعث می‌شود که «او» نتواند بدون عمل برآورده کردن یک محتوای توصیفی به چیزی در عالم ارجاع دهد. در واقع ساختار ارجاع «او» به چیزی در عالم از الگوی مقابل تبعیت می‌کند: «او» توسط ساختاری که جمله‌ی (۱۰) به آن تحمیل کرده است به «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» مربوط می‌شود و «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» به کسی ارجاع می‌دهد که در جهان بالفعل محتوای توصیفی این توصیف معین را برآورده کند. در نتیجه «او» در نهایت و البته با واسطه به وسیله‌ی عمل برآورده کردن یک محتوای توصیفی خاص به چیزی در عالم ارجاع می‌دهد. این یعنی آنکه «او» همچنان تا حدی محتوای توصیفی را حفظ کرده است.

اگر توضیح من قانع‌کننده باشد، آنگاه نتیجه این خواهد بود که بر خلاف ادعای کپلن، گسترده‌گرایی سوزایی هدف اولیه و اصلی توصیف‌گرایی را نقض نمی‌کند.

## نتیجه‌گیری

یک گسترده‌گرا عهده‌دار انجام دو وظیفه است: ۱- شهودهای ناشی و حاکی از توصیف‌گرایی را حفظ کند، ۲- شهودهای ناشی و حاکی از صلیبیت نام‌های خاص را با ابزار گسترده‌گرایانه‌ی خود توضیح دهد. نقدهای کریپکی و سومز وظیفه‌ی دوم را مورد خدشه قرار می‌دهند؛ بدین معنی که یک گسترده‌گرا نمی‌تواند تمام شهودهای ناشی و حاکی از صلیبیت نام‌های خاص را توضیح دهد. من در این مقاله سعی کردم نشان دهم که سوزا چگونه با یک مانور گسترده‌گرایانه سعی می‌کند وظیفه‌ی دوم را انجام دهد. از آن سو، نقد کپلن متوجه وظیفه‌ی اول است. نکته‌ی اصلی کپلن این است که حتی اگر فرض کنیم که راه‌حل سوزا وظیفه‌ی دوم را به نحوی قابل قبول انجام داده است ولی این راه‌حل منجر به آن شده است که دست آخر شهودهای ناشی و حاکی از توصیف‌گرایی از دست برود. من در این مقاله سعی کردم نشان دهم که شاید سوزا بتواند در برابر نقد کپلن تاب بیاورد.

**تشکر و قدردانی:** موردی برای گزارش وجود ندارد.

**تاییدیه اخلاقی:** موردی برای گزارش وجود ندارد.

**تعارض منافع:** موردی برای گزارش وجود ندارد.

**سه‌م نویسندگان:** کلیه مراحل نگارش توسط فراز قلبی انجام شده است (۱۰۰٪).

**منابع مالی:** هزینه‌ها به صورت شخصی و توسط نویسنده تامین شده است.

## منابع

- Caplan B (2005). Against widescopism. *Philosophical Studies*. 125(2):167-90.
- Dummett M (1973). *Frege: Philosophy of language*. New York: Harper and Row.
- Hunter D (2005). Soames and widescopism. *Philosophical Studies*. 123(3):231-241.
- Kaplan D (1989a). Demonstratives. In: Almog J, Perry J, Wettstein H, editors. *Themes from Kaplan*. Oxford: Oxford University Press. pp. 481-563.
- Kaplan D (1989b). Afterthoughts. In: Almog J, Perry J, Wettstein H, editors. *Themes from Kaplan*. Oxford: Oxford University Press. pp. 565-614.
- Kripke S (1980). *Naming and necessity*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- McCulloch G (1989). *The game of the name: Introducing logic, language and mind*. Oxford: Oxford University Press.
- Quine WVO (1960). *Word and object*. Cambridge: MIT Press.
- Salmon NU (1981). *Reference and essence*. Princeton: Princeton University Press.
- Soames S (1998). The modal argument: Wide scope and rigidified descriptions. *Nous*. 32(1):1-22.
- Soames S (2002). *Beyond rigidity: The unfinished semantic agenda of naming and necessity*. New York: Oxford University Press.
- Sosa D (1996). *Representation thoughts and language [dissertation]*. Princeton, NJ: Princeton University.
- Sosa D (2001). Rigidity in the scope of Russell's theory. *Nous*. 35(1):1-38.

## پی‌نوشت

نیتین سمون [Salmon, 1981: 23] این سه نقد را با عناوین «استدلال وجهی»، «استدلال معرفتی» و «استدلال سمانتیکی» نام‌گذاری کرده است. با اینکه نظر رایج این است که کریپکی در کتاب نام‌گذاری و ضرورت این سه نقد را علیه نظریه‌ی توصیفی نام‌ها مطرح کرده است ولی نظریه‌ی دیگری نیز در ادبیات این بحث مطرح شده است. برای مثال گرگوری مک‌کلاچ در فصل چهارم کتاب «بازی نام: معرفی منطق، زبان و ذهن» [McCulloch, 1989] به استدلال وجهی کریپکی می‌پردازد. او سپس در فصل هشتم این کتاب چهار استدلال را از نام‌گذاری و ضرورت علیه نظریه‌ی توصیفی نام‌ها استخراج می‌کند: ردیه‌ی در دسترس بودن (Availability Objection)، ردیه‌ی مرجع (Reference Objection)، ردیه‌ی تکثیر (Proliferation Objection) و ردیه‌ی اجتناب‌ناپذیری (Inextricability Objection). از داور این مقاله برای یادآوری این نکته سپاسگزارم.

<sup>۱</sup> یک کاربر شایسته‌ی زبان طبیعی، زبان طبیعی را به درستی به کار می‌برد. به عبارت دیگر او یک بده‌بستان زبانی موفق را با دیگر کاربران شایسته‌ی زبان رقم می‌زند.

<sup>۲</sup> من در این مقاله برای اشاره (mention) به یک عبارت زبانی مانند یک نام خاص، یک توصیف معین یا یک جمله از نماد «» استفاده می‌کنم.

«محتوای سمانتیکی» واژه‌ای فنی است که کمابیش و به معنایی غیرفنی به معنای «معنی» به کار می‌رود. یعنی منظور از محتوای سمانتیکی یک نام خاص کمابیش و به معنایی غیر فنی همان معنی آن نام خاص است.

صلبیت در ادبیات به شکل‌های مختلفی تقریر شده است. تعریفی که در متن آمده است با عطف توجه به این منابع تقریر شده است [Kripke, 1980: 48; Kaplan, 1989b: 569-570; Sosa, 2001: 3].

من در متن واژه‌ی «ارجاع دادن» را به معنای دقیق کلمه به کار نمی‌برم. شاید این درست باشد که بگوییم که «ارسطو» به ارسطو ارجاع می‌دهد اما این ادعا دقیق نیست که «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» به ارسطو ارجاع می‌دهد. بنابراین وقتی در متن از این صحبت می‌کنم که یک نام خاص مثل «ارسطو» به ارسطو ارجاع می‌دهد منظورم این است که آن نام خاص به معنای دقیق کلمه ارجاع می‌دهد. ولی وقتی می‌گویم که یک توصیف معین مثل «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» به ارسطو ارجاع می‌دهد منظور دقیق من این است که در جهان بالفعل ارسطو شرایط توصیفی این توصیف معین را برآورده می‌کند.

یادمان باشد که «ارسطو» نشانگر صلب است بنابراین برای بررسی ارزش صدق جمله‌ی (۳) نسبت به جهان ممکن مورد نظر این ارسطو است که مدخلیت دارد.

یادمان باشد که «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» نشانگر غیرصلب است بنابراین برای بررسی ارزش صدق جمله‌ی (۴) نسبت به جهان ممکن مورد نظر آنکسی که شرایط توصیفی این توصیف معین را در آن جهان برآورده می‌کند مدخلیت دارد.

منظور از گزاره (proposition) هویتی است که حداقل دارای سه نقش اساسی است: محمل اصلی صدق و کذب است، ابژه‌ی باور و دیگر گرایش‌های گزاره‌ای است و چیزی است که یک جمله‌ی خبری آن را بیان می‌کند. برای مثال چیزی هست که هم توسط جمله‌ی فارسی «آن میز سفید است.» و هم توسط جمله‌ی انگلیسی «That table is white.» بیان می‌شود. این چیز مشترک همان گزاره‌ی آن میز سفید است است که در عین حال محمل اصلی صدق و کذب نیز هست و ابژه‌ی باور و دیگر گرایش‌های گزاره‌ای نیز قرار می‌گیرد.

علامت مساوی در اینجا به معنای اینهمانی است.

فرض کنیم که  $p$  و  $q$  دو گزاره‌ی دلخواه باشند. قیاس سومز چنین شمایی دارد:

$$p=q-1$$

۲-  $p$  یک صدق ضروری است.

۳- پس  $q$  یک صدق ضروری است.

واضح است که این استدلال (و بنابراین قیاس سومز) یک استدلال معتبر است.

یک پاسخ گسترده‌گرایانه به نقد سومز توسط هانتز [Hunter, 2005: 237-239] پیشنهاد شده است. مطابق نظر هانتز ما می‌توانیم توصیف معین «نام‌آورترین شاگرد افلاطون» را در سمت راست اینهمانی بند اول بازتقریر نهایی قیاس سومز با دامنه‌ی گسترده به کار ببریم و به اینهمانی مقابل برسیم: نام‌آورترین شاگرد افلاطون چنان است که این گزاره که او شاگرد افلاطون است = این گزاره که توسط جمله‌ی «نام‌آورترین شاگرد افلاطون شاگرد افلاطون است.» بیان می‌شود. هانتز سپس ادعا می‌کند که اینهمانی اخیر کاذب است و بنابراین بند اول استدلال کاذب است و بنابراین کل استدلال همچنان معتبر باقی می‌ماند. من در ادامه از پیشنهاد هانتز می‌گذرم زیرا می‌خواهم بر راه حل سوزا [Sosa, 2001] تمرکز کنم.

نگاه کنید به [Quine, 1960: 270-276].

من با استفاده از خط زیر واژه بر جایگاه آن واژه تأکید کرده‌ام.

«او» یک ایندکسیکال (indexical) است. نظر رایج این است که محتوای سمانتیکی ایندکسیکال‌ها یک محتوای توصیفی نیست؛ مثلاً به [Kaplan, 1989a] نگاه کنید.